

**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هفتصد و دهم





خانم نرگس از نروژ



با سلام و عرض ادب 🌸

آن مه که ز پیدایی در چشم نمی آید
جان از مزه عشقش بی گُشن همی زاید
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۶

ما به عنوان انسان ۹۹.۹۹ درصدمان را عدم تشکیل می دهد که قادر به شناسایی و دیدن با پنج حس جسمی و ذهن نیستیم ولی با عدم کردن مرکز و مراقبه، من ذهنی رو به خموشی گذاشته و دست خود را از هشیاری و روح ما شل کرده و می شوید و هشیاری از سلطه ذهن خارج شده و تولدی دوباره می یابد.

عقل از مزه بویش وز تابش آن رویش
 هم خیره همی خندد، هم دست همی خاید
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۶

از تأثیر ترجمان هشیاری حضور بر من ذهنی، من ذهنی خیره و گیج می شود و بی حس شده و کنترل را رها می کند و از این حالت بی وزنی، خود ذهن نیز شادی و آرامشی می گیرد و با اینکه آگاه از ریشه و اصل این شادی و آرامش نیست به خود نهیب می زند که کاش زودتر دست از کنترل و زمختی بر می داشتتم.

هر صبح ز سیرانش، می باشم حیرانش
تا جان نشود حیران، او روی بنماید
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۶

در هر مراقبه و عدم شدن مرکز و عمیق تر شدن، خالی تر شدن مرکز، از رباطی به رباط دیگر، در منزلگاه‌های مختلف در مسیر تکامل هشیاری، از روند بیداری از ذهن توسط زندگی و انعکاسات در درون و بیرون شگفت زده می شویم و در این ندانستن و حیرانی ساکن می شویم تا زندگی روی خود را بر ما بنمایاند. تا من ذهنی و یا ما به صورت هشیاری حیران زندگی نشویم، یعنی مرکز را عدم نکنیم و دید همانیدگی ها را رها نکنیم، زندگی خود را به ما نشان نمی دهد.

هر چیز که می بینی، در بی خبری بینی
 تا با خبری والله او پرده بنگشاید
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۶

برای دیدن با چشم عدم باید کاملاً به ذهن و پنج حس جسمی بی خبر شویم، از الگوهای شرطی شده، قضاوت و مقاومت دست برداشته و به حالت بی مقاومتی و قضاوت صفر برویم، اگر ذره‌ای مقاومت و قضاوت و دیده همانیده در ما باشد زندگی پرده از چشمان ما بر نمی‌دارد. سکون یعنی استقرار در این لحظه ابدی و عدم فعالیت ذهن، راحتی در خاموشی و عدم تحلیل و دانستن، حالتی بی‌وزن و مراقبه‌ای.

دم همدم او نبود، جان محرم او نبود
و اندیشه که این داند، او نیز نمی‌شاید
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۶

حضور ذهن من دار، و یا هر نشانه‌ای از فعالیت ذهن برابر است با عدم حضور و طبق قانون غیرت، با بروز هر خاصیتی از ذهن، تحلیل، مقاومت، قضاوت یا دید همانیده، فکر و عدم خاموشی، حضور خود را به ما نشان نمی‌دهد. این لحظه ابدی و حضور را با فکر نمی‌توان تجسم کرد یا به چون و چندی درآورد و عقل ذهنی شایسته و توانایی درک حضور را ندارد.

تن پرده بدوزیده، جان برده بسوزیده
با این دو مخالف دل بر عشق بنبساید
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۶

در این پروسه معکوس که ذهن هر لحظه همانیده شود و زندگی پرده همانیدگی را بدرد، هشیاری نمی‌تواند بر خود آگاه شود و این پروسه باید متوقف شود و با چیز جدید یا قدیمی همانیده نشویم و مرکز را عدم نگه‌داریم.

دو لشکر بیگانه تا هست در این خانه
در چالش و در کوشش جز گرد بنفزاید
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۶

تا زمانی که دردهای مختلف غذا می‌خواهند، همانیدگی‌های متفاوت خواهش اضافه شدن دارند و از طرفی دیگر
هشیاری همانیدگی‌ها را نشانه می‌گیرد تا ما واهمانیده شویم و در این چالش‌ها فکرها و دردها بر می‌خیزند و
ذهن ما پشت سر هم شروع به حرف زدن می‌کند، هشیاری نمی‌تواند به هشیاری قائم شود.

خواهی ببری جانی، بگریز به سلطانی
در خدمت تریاکی تا زهر بنگزاید
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۶

اگر می‌خواهیم از این چالش‌ها و دردها و گرد و غبارهای افکار نجات پیدا کنیم، به پناه عدم، بزرگان و مولانا باید
بگریزیم و در خدمت راه حل و ابیات آنها باشیم، آنها را تکرار و عمل کنیم، تا زهر همانیدگی‌ها و دردها ما را
نگزند.

در زیر درخت او، می‌ناز به بخت او
تا جان پر از رحمت تا حشر بیاساید
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۶

در زیر تعالیم بزرگان و قرین بودن هر لحظه با آنها و تکرار ابیات و جملات آنان، بخت و خوشبختی واقعی می‌یابیم و جانمان پر از رحمت زندگی می‌شود و می‌توانیم در این لحظه ابدی با آرامش واقعی ساکن شویم.

از شاه صلاح‌الدین چون دیده شود حق‌بین
دل رو به صلاح آرد، جان مشعله بر باید
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۶

با عدم کردن مرکز در حضور بزرگان و قرین شدن با ابیات و جملات آنان، چشم عدم ما باز می‌شود و صلاح درون و بیرون خود را از آنان دریافت می‌کنیم و جانمان خرد، عقل، امنیت و قدرت و هزار ترجمانی که برای زنده شدن نیاز دارد را دریافت می‌کند.

شکر کُن، غرّه مشو، بینی مکن
 گوش دار و هیچ خودبینی مکن
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۵۷

این نوری که می‌تابد و دل و زندگی ما روشن می‌شود، همه از قرین شدن با بزرگان است، پس شکر کنم، مغرور نشوم و تعهد خود را محکم تر کنم و با تمام دل و جان گوش دهیم و من‌ذهنی خود را صفر کنیم و اجازه ندهیم من‌ذهنی کمال‌گرا این روشنایی و نور را از خود بداند.

کرده حق، ناموس را صد من حدید
 ای بسی بسته به بند ناپدید
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰

به نقص‌ها و ایرادهای خود اقرار کنیم تا در زیر درخت بزرگان از تریاق آنان بهره‌مند شویم.

کای مُحبِّ عفو، از ما عفو کُن
ای طیبِ رنجِ ناسور کهن
مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۵۳

بزرگانی که دوستدارِ عفو هستند و طیب دردهای هزارسالهٔ ما از نسلی به نسل دیگر هستند.

کی تراشد تیغ، دستهٔ خویش را
رو بجراحی سپار این ریش را
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۲۲

چرا که من ذهنی ما هیچ گاه خودش به دست خودش ساده و بی من نمی شود.

گویدش کای مزبَله تو کیستی؟
 یک دو روز از پر تو من زیستی
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۶۸

قسمت‌های از من ذهنی نرگس که مزبله است و باید در تابش زندگی سوزانده شود:

۱- تصویری از کودکی که نظاره‌گر خشونت‌ها بین پدر و مادر، خواهر و برادرهای خود بوده.

۲- رنجش‌هایی که از گوش کردن درد و دل‌های مادرم هنگام تعریف کردن به بقیه از افرادی که مادرم را اذیت کرده‌اند.

۳- حس نقص‌ها و حقارت‌هایی که از خواهران و برادران رسیده.

۴- استرس‌ها و نگرانی‌هایی که بر اساس درس خواندن‌های غیر اصولی در سن کودکی به خود وارد کرده.

۵- درس خواندنی‌هایی از روی جبران حس خود کم بینی، گرفتن تأیید از مادر و خانواده و حس کسی شدن بوده، نه از روی عشق و آرامش.

۶- حس‌های تنهایی در کودکی و بی‌عشقی، بدون داشتن همبازی.

۷- دیدن فیلم‌هایی که در خانواده بدون توجه به سن کودک پخش می‌شده و حک شدن آن تصویرها در من و علاقه شدید پیدا کردن به دیدن فیلم‌های ترسناک در سن ۱۳ و ۱۴ سالگی، طوری که فیلم ترسناکی نبوده که تا سن ۱۸ سالگی من ندیده باشم.

۸- تلاش برای تحصیل و دختر و خوب و مؤدبی بودن فقط برای پیدا کردن همسری که من را خوشبخت خواهد کرد و از من حمایت خواهد کرد و شروع یک زندگی رویایی، در نتیجه همانش با همسری که هنوز وجود نداشت از سال‌ها قبل، بدون هیچ دانش و علمی برای همسر داری.

۹- آشنا شدن با همسر و همانش ۱۰۰ درصد و محبت بیش از اندازه و توقع بیش از اندازه و آسیب‌های دوطرفه، هم افزایی دردها و تازاندن در صحرای فراخ مانند بز کوهی و تا حلق، در من ذهنی پر از رنجش، کینه، حس گناه و خبط و توقع و به حسرت افتادن.

۱۰- بالا آمدن دردها و قدرت گرفتن آنها، دعواها و خشونت ها و تشکیل یک دیو تمام عیار که اگر به خواسته‌اش می‌رسید آرام بود و گرنه به ازدهایی تبدیل می‌شد.

۱۱- محبت کردن به خانواده همسر و اقوام با هزار توقع برای احترام و برگشت.

۱۲- کنترل کردن و مثل سایه‌ای بر سر همسر افتادن.

۱۳- خرابی رابطه و عدم توانایی درست کردن آن با عقل من‌ذهنی و خراب‌تر و خراب‌تر شدن آن و شکستن دیوارهای اعتماد.

۱۴- پشیمانی و حس خبط و وابستگی بیشتر و بچه دار شدن به امید بهتر شدن زندگی، بدون هیچ دانش و قابلیت برای مادر بودن.

۱۵- افسردگی و خشونت و عدم مسئولیت‌پذیری و فرار از خود و آسیب زدن به خود، و کودکان خردسالی که از داشتن چنین مادری که گاهی بسیار مهربان و گاهی افسرده است، افسرده شدند.

گر ندیدی دیو را، خود را ببین
بی جنون نبود کبودی بر جبین
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۸۴

هر که او را برگ این ایمان بود
همچو برگ، از بیم این لرزان بود

بر بلیس و دیو از آن خندیده‌ای
که تو خود را نیک مردم دیده‌ای
مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۸۹ و ۳۲۹۰

با دیدن گنج حضور و کمک‌های استاد نازنین و یاران معنوی زندگی و روابطم رو به بهبودی گذاشت و بسیار شاکر و قدردانم، از چراغ‌های کمک کننده به من برگرفته از برنامه ۶۶۳ گنج حضور، شناسایی الگوهای ذهنی بود که می‌خواستیم با یاران معنوی خود به اشتراک بگذارم، به امید این که شناسایی آنها در من قویتر و پایدار شود.

جای دگر بوده‌ای، زانکه تهی رودهای
 آب دگر خورده‌ای، زانکه گل آلوده‌ای
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۲۵

جای دگر؛ در ذهن بودن و خوردن آب‌های کثیف همانیدگی و الگوهای ذهنی است. هشیاری که به تصاویر ذهنی چسبیده و یک بافت ذهنی تشکیل داده، این بافت ذهنی دارای دو جنبه است: یک جنبه ساختار، یکی جنبه محتوا. مانند ساختمان‌هایی که دارای نقشه است به عنوان ساختار و اجزای سیمانی و یا گلی به عنوان محتوا. بافت ذهنی نیز دارای ساختارها و الگوهایی است که پرهیز از آنها و شناسایی آنها به میزان زیادی به آزاد شدن هشیاری کمک می‌کند. قدم اول این است که بدانیم جای غلطی هستیم و آب بدی می‌خوریم، مخصوصاً علائم نیازمندی به جهان را در خود ببینیم، مثلاً حرص به همه چیز، حسادت، رنجش و غیره.

این الگوها عبارتند از:

۱- الگوی حس نقص؛ که بر هر محتوایی می تواند اجرا شود، پول، حس بزرگی، تأیید، مقام. حس نیازمندی ذهن، برای اینکه من ذهنی از برکت زندگی قطع می شود و به جدایی می افتد و به جهان نگاه می کند و خودش را با دیگران مقایسه می کند. حس نقص موقعی که ما از دیگران برتر می آییم نیز هم وجود دارد و آدم را راحت نمی گذارد، و اضطراب و نگرانی و عدم آرامش، ما را رها نمی کند، که من بالاخره کی کامل می شوم و دچار فعالیت های حریصانه می شویم.

۲- الگوی شکایت؛ که منجر به خشم، سپس رنجش و بعد کینه می شود. با همسرمان برخورد می کنیم و میل به شکایت و ایراد گرفتن از چیزی داریم و این شکایت ربطی به میزان یا کیفیت موضوع ندارد. شکایت از وضع مالی، همسر، بچه، رئیس، هوا، ترافیک و این جلوی عبور خرد زندگی را به چهار بعدمان می گیرد.

۳- الگوی ملامت؛ مربوط به سرزنش دیگران برای اشتباهات یا خود، که از ابزارهای ذهن برای قوا و ساختن خودش است، باز جلوی خرد زندگی برای سامان دادن زندگی را می گیرد. ملامت خود، انسان را گیج می کند و یک شکنجه است؛ بلکه باید یاد بگیریم و تکرار نکنیم و در این کار صداقت داشته باشیم. درحالی که ملامت جلوی مسئولیت پذیری و صداقت را می گیرد، در صورتی که باید به اشتباه اعتراف کنیم و از دیگران بخواهیم کمکمان کنند.

۴- الگوی خواستن و میل شدید به محتوا دیدن؛ که من چیزهای بیرونی را می‌خواهم و میل شدید به محتوا دارم که باعث هشیاری جسمی می‌شود و من ذهنی بیشتر به خواستن زنده است تا از دیگران بهتر باشد و حس هویت کند.

۵- الگوی توقع؛ که حالت خاصی از الگوی خواستن است و باید توقع را صفر کنیم از همسر، فرزند و دوست، از هوا که آفتابی باشد، از ترافیک که شلوغ نباشد. هر ساختاری که در آن من است، ایجاد ناراحتی و ایجاد ناخشنودی می‌کند و این عدم رضایت زمینه هر کجا که برویم با ما هست و نمی‌توانیم درست فکر و عمل کنیم.

۶- ساختار مال من؛ خانه، فرزند، همسر، مقام یا سواد من، مال با کسره‌ی من یک خاصیتی در ما بوجود می‌آورد که توجه ما را به عنوان من ذهنی جلب می‌کند، نگران می‌کند، اضطراب بوجود می‌آورد و مخدوش می‌کند و هشیاری ما را با یک ارتباط نامرئی به چیزی وصل می‌کند و آن را به خودش اضافه می‌کند و منبع نگرانی است چون هر چیز مال ماست در خطر از بین رفتن است. بچه و همسر مال ما نیست، ما با همسرمان زندگی می‌کنیم و باید با عشق و زیر زمینه عشق بچه‌هایمان را بزرگ کنیم و بچه‌هایمان هم انسان هستند و وظیفه ما خدمت دادن و عشق دادن به آنها است.

۷- الگوی حق با من است؛ الگوی حق با من است به این علت است که ما از زندگی جدا می‌شویم در ذهن معیاری برای درست بودن خودمان و هماهنگی با قانون زندگی با اصل بودنمان نداریم، در نتیجه جدایی و ذهن با مردم مراوده فکری داریم و اگر حق با ما نباشد و با آنها باشد حس کوچکی و حس عدم امنیت می‌کنیم که می‌توانیم بشناسیم و پرهیز کنیم از وارد بحث و جدل شدن، خیلی از دعواها در خانواده، در جامعه از این الگوست و ربطی به محتوا ندارد، خواه باور، خواه رفتار، خواه آداب زندگی، عبادی، و من ذهنی از این موضوع سوء استفاده می‌کند که یا مای بزرگ‌تری بسازد یا پوسته خود را برای ستیزه سفت تر کند و اگر مردم حرف بزنند، هیچ کدام را نشنود و ستیزه کند.

۸- الگوی عدم پذیرش؛ که ذهن می‌گوید نمی‌پذیرم، اگر بپذیرد، مقاومتش کم می‌شود، زورش کم می‌شود، چراکه با مقاومت خودش را می‌سازد و اگر مقاومت نکنیم، ذهن فشار می‌آورد. بر اساس تمام این الگوهای ذکر شده ناخشنودی و دلخوری زمینه و هشیاری جسمی ایجاد می‌شود و راه خرد زندگی بسته می‌شود، اما با شناسایی و پرهیز از این الگوها خشنودی و شادی اصیل در اثر حضور حاصل می‌شود و انسان قابلیت فساداری و فضاگشایی و عمق زیاد پیدا می‌کند که حالت طبیعی ماست.

با عشق و احترام
 نرگس از نروژ 🙏❤️



آقای علی از تهران



به نام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا و آقای شهبازی و همه ی دوستان.
تجربه این هفته و سقوط از نردبان زندگی که من را بالا می کشید، و من ذهنی که سعی می کرد مانع بالا رفتن من شود:

دیو چون عاجز شود از افتتان
استعانت جوید او زین انسیان

که شما یارید با ما، یاری ای
جانب مایید جانب داری ای
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲

وقتی جمله، «انداختن همه همانیدگی‌ها» به گوشم خورد از آن به بعد شروع به شناسایی کردم و فهمیدم همه همانیدگی‌ها باید از مرکز بروند و هر همانیدگی به تنهایی مرکز را اشغال می‌کند و مانع ورود خرد زندگی می‌شود، و از آن به بعد من ذهنی در قالب افکار، دوستان، فامیل، همسایه، همکار، خانواده تلاش می‌کنم تا من را منصرف کند از انداختن آن همانیدگی و کشیدن درد هشیارانه.

یکی از همانیدگی‌هایی که شناسایی کردم سیگار بود، همانیدگی‌ای که نه برای جسم، نه ذهن و نه هشیاری غذا به حساب نمیاد و تازه سم، و فوق العاده اعتیاد آور و وابسته کننده است. به طوری که وقتی قطع مصرف می‌خواستم بکنم فکر می‌کردم بدون سیگار زندگی فایده نداره، من ذهنی می‌گفت اگه نکشی شب خوابت نمی‌بره، رفیق بازی و مهمانی حال نمیده، مسافرت بدون سیگار مزه نداره، سیگار بعد از غذا چی میشه، سیگار قبل از خواب چی، اگه عصبانی شدی سیگار نکشی چی میشه؟ و بهونه‌های من ذهنی و ترساندن من، وقتی که شروع به صبر و درد هشیارانه کردم بعد از چند روز متوجه شدم که با ترک سیگار من ذهنی به من حمله میکنه و به دنبال جایگزین و همانیدگی دیگه من را می‌بره، مثلاً خرید، پرخوری، افکاری از جنس شک، حرص، طمع، حسادت و تنفر که من را ضعیف کنه تا من دوباره مصرف کنم، که البته این کار را کردم و مزه بد، بوی بد، سرگیجه، خشک شدن دهان و البته خواب بد به همراه کابوس رو تجربه کردم و هیچ زندگی و لطفی در سیگار و این لغزش وجود نداشت هییییییچ. لازم است بگم که من وقتی سیگار را ترک کردم خود به خود بعضی دوستان از من جدا شدند، من مسافرت تنهایی رفتم بدون مصرف سیگار و چقدر هم خوب و بدون استرس و ملامت و البته پاک و بدون بو برای خود و کره زمین.

شب‌ها خواب بدون کابوس داشتم، صبح‌ها بدون سردرد و بدون خواب رفتن دست و پا بیدار می‌شدم و ذهنم تشویق شده بود تا همانیدگی‌های دیگر را شناسایی کند و آنها را به خدا بسپارد، آزاد بودم و نوکر و برده سیگار نبودم، حال به شما دوستان میگم که سیگار چه همانیدگی بزرگی است.

یک شب که درد هشیارانه در حال قطع شدن بود و من ذهنی به من چربیده بود، توی خانه همه جا را زیر و رو کردم تا سیگاری پیدا کنم و در آخر یک آن به خودم آمدم و دیدم دستم در سطل است، و سریع عقب کشیدم، و باز هم خدا را شکر که در مسیری هستم دست در دست مولانا، آقای شهبازی و شما دوستان گنج حضوری که با دنیا عوض نمی‌کنم.

و هر وقت هم در حال خارج شدن از مسیر زندگی و انداختن همانیدگی‌ها بودم، با شما به مسیر برگشتم و بدون شما صد درصد جذب من‌های ذهنی و چیزهای این جهانی می‌شدم و به جای شادی بی سبب و زندگی گرفتن از خدا باید از دیگران و تعدد رابطه، طمع، عیش و نوش، مواد مخدر و مشروب و سیگار زندگی را گدایی می‌کردم و خود را به تباهی می‌کشاندم.

و اما برگشت ما به آغوش خدا و به لحظه مستلزم تعهد، تداوم، تکرار، صبر، پرهیز، شکر، پذیرش اتفاق و باز کردن مشیت خود و انداختن چیزی یا فکری که به آن چسبیده‌ایم (واهمانش)، و قانون جبران که شامل خرج وقت و پول در راه حضور تا به سمت و سوی دیگر کشیده نشویم و به جای سوی دیگر و من‌های ذهنی به سمت زندگی اصیل و پاک که شامل شادی بی سبب، ورزش سالم، خوراک سالم، برنامه تلویزیونی سالم (گنج حضور)، و دوستانی که روی خود کار می‌کنند تا از همانیدگی‌ها پاک شوند برویم.

با سپاس از همه دوستان
علی از تهران



خانم طاهره از بندرعباس



به نام عشق

زین مردم کارافزا، زین خانه پر غوغا
عیسی نخورد حلوا، کاین آخر خر آمد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۳

عیسی که نماد هُشیاری منطبق شده بر هُشیاریست، از همانیدگی‌ها زندگی نمی‌خواهد، از انسان‌های همانیده شده با فرم‌ها، دردها، باورها... حلوا نمی‌خواهد، از خانه‌ی پرغوغای ذهن، شیرهی زندگی نمی‌کشد، عیسی زیرک است خوب می‌داند حلوایی که از همانیدگی‌ها به دست می‌آید با دمل چرکی دردناکی همراه است. ما هم می‌توانیم از آخور دنیا دست بکشیم و از فضای عدم تغذیه شویم. امان از دست تو ای ذهن کارافزا! چه لحظات گرانبهایی را از ما ربودی!

چه فرصت‌های طلایی که صرف یاوه‌کاری‌ها و خواستن‌های حرص آلود تو نشد! ملالی نیست! بعد از این دیگر متحمل دردهای ناشی از کارافزایی‌های تو نخواهیم شد، وقتی می‌توانیم با خالی کردن مرکز از اجسام و اقلام ذهنی و باز کردن فضای درون، آب حیات عشق را جاری کنیم و تمام ابعاد وجودمان که چون کویر خشک و تشنه مانده را سیراب کنیم چه نیازی به آخور دنیا داریم.


تنها با خاموش کردن ذهن پر غوغا و هیاهو می‌توان به این آب گوارا دست یافت، مهم دم ایزد نیست. مراقب باشیم به شش جهت نرود و در دنیا و همانیدگی‌هایش گم نشود، که خسران بزرگ‌ترین ما در این لحظه عمیقاً درک می‌کنیم در سوها و جهات، زندگی نیست. مثلاً یکی از سوهای متداول که اکثریت جذب آن می‌شوند سوهای زناشویی‌ست، هر مردی از همسرش و بالعکس، زندگی می‌خواهد و چون به خواسته‌های توهمی‌اش نمی‌رسد سرخورده می‌شود و دچار درد. انسان تصور می‌کند، می‌شود از دیگران زندگی گرفت در هر جهتی که بروی شک نکن که دردی را تجربه خواهی کرد تنها پناه و تنها چاره، مستقر شدن در لحظه‌ی اکنون است.

با سپاس فراوان طاهره از بندر عباس



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com